



۸۱

۱۶

سپه



و درین اثنا از بالای بامی پسر پانزده ساله از روی خطاب خود بر فیصل پادشاهی انداخت چهار خان میخواست  
 از هم گذرانند حضرت بطوف ذاتی و ارکاش شد و چون دو یک جوئی رسیدند دیدند که فوحداران خاصه در آنجا بودند  
 از بسیاری کا بنیجریستادند از آنجا انصاف نمودند بقصد یواری فیصل انداختند چو تی تیر اندازی میسر و مفتخ بر  
 پسر خاصه شاهی سید مفرمودند که پنج تیر از پسر خاصه که تیرت حج اکشت و سه اکشت و دو تیر در سر بند شد و کذا  
 حراست از دی سپردید که بود که کبابانی میسر کرد و علا و جان فوج جبار حضرت را نشناختند و در تعریف کنان  
 میزدند که گویت کی محراب تو پیش حضرت میجویم حضرت روی خود از نقاب بر آورد و او را نمودند و آن سعادت مند را  
 گذاراد آب بندگی ساختند و تقارن این حال تا رخا فوج ما در کشید که ما دشام دین تیر باران کجا میرود چهار  
 باو اعراض کرد که چه وقت فریاد کردی نام بردند از حضرت شام شاهی همچنان فیصل سوار دو بار از آنجا  
 درون جوئی درآمد و سه چهار فیصل دیگر نیز خدمت پیوستند و جمعی کسرازان سر کشان بی باک رسیدند و جمعی  
 در خانه مصیبت بودند موجب حکم قضا حاکم خان کشته شدند از زنده و دود از دمان تیر تیران  
 بر آوردند و نزدیک هزار کس بفرغ آتش قتل الهی بعد مجازت شتافت و یکس روز نمانده بود که ازین عبادت  
 کبری فواید دست داد و جمعی کسرا از باب بنی و فناد را دین عبرت بازگشت **یعنی فرمودن عبدالرحمان او ترک**  
**باشطام و ولایت او** او را جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای کی از برگزید بای خود را خاطر نشان جمبور عالیان  
 هم سباب دولت روز افزون او را تزیین دهد و هم میفرض رحمت عا نه شده کافه خلائق را که عقل دور اندیش را  
 و نه دیده دور بین بر او را پست آورد و بعضی از نایبهای مالک محروسه تفرقه کونه پدید آرد و از آنچس تیر لطیف  
 سر انجام او اشطام بخشد لاجرم همانان از برسم و عادت و اتفاق محول نیانخته بر بدالعقل دور اندیش اعمه  
 نمایند و صدق این معنی محسوس و اغرق شدن سر محمد خان استیلا یافتن باز بهادری و مستطام سخن صوبه بلوآه است  
 بار دیگر و شرح این سخته اقبال نیست که چون دهم خان بوجوب اشارت شام شاهی روی توجیه بد را خلافت کرده آورد  
 پسر عان اقبال حسرت آوردند که باز بهادری در حد و دوا و اس آید جمعیت سر انجام میسر به پسر محمد خان کسرا شام شاهی  
 و شجاعت عقل و تدبیر او غالب بود فوجی را پسته روی بغیرت انجا آورد و باز بهادری پسر محمد خارا کم خیال کرده در بار  
 آمد و پکار در گرفت و بانکه زد و کیکرکت یافت و غنایم فراوان به دست لشکر منصور افتاد و پسر محمد خان از آنجا تیر  
 قلعه چکا که شد در انجا انعماد خان نامی از ملا زمان باز بهادری بود و مدت در اوست حکام قلعه کاشت حوال آن قلعه در حد و